

# پس از دوازده سال



شهرت با علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 بر تال جامع علوم انسانی

چه کسی جلو می افتد و به حکومت می رسد. اما بخصوص آن سال ، يك صفت بندی دنیائی بود ، صفت بندی احساسی ، و بی آنکه درست بدانند چرا ، جوانها ، ساده دلها ، خیال پرورها ، و خوش قلبها ، امیدوار بودند که اگر کندی به حکومت برسد ، گرهی از کار آمریکا و دنیا باز خواهد شد .

کندی به حکومت رسید ، و نیکسون ، شکست خورده به گوشه ای خزید ، و پس از چندی ، حتی در انتخابات فرمانداری کالیفرنیا نیز ناکام شد ، و باز ، ساده دلها ، خوشیاورها ، سوداگران امید ، دستخوش این پندار شدند که

دوازده سال پیش ، چنین ماهی ، چنین روزی ، من و یکی از دوستانم در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا ، واقع در سه راه شاه ، از نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که دمدم روی تابلو برقی ای منعکس می شد ، باخبر می گشتیم . ریچارد نیکسون با جان اف . کندی دوبرو بود .

با فاصله کمی ، دوش بدوش پیش می آمدند و ما با قلب طینده جلو افتادگی دشوار و بطئی کندی را تعقیب می کردیم . هیچ يك از ایندو را هرگز ندیده بودیم و نمی شناختیم ، وقاعده نمی بایست به ما مربوط باشد که آن سر دنیا چه کسی از

عمر سیاسی نیکسون بسرآمده و او جاودانه در سردابه بایگانی تاریخ جای گرفته است .

چندی گذشت و کندی در اوج جوانی و در اوج قدرت ، در لحظه ای که بیش از همیشه بر محبت و ارادت و ابراز احساسات مردم خود تکیه زده بود ، ناگهان طعمه گلوله شد ، و سرجهانجوی نام آورش بر شانه زنش خمید که بی اختیار گفت «آه ، نه !» و ساعتی بعد ، مرد ، تمام شد .

و لیندون جانسن ، در کنار تابوتش در هواپیما ، با شتابی هرچه تمام تر سوگند فرمانروائی یاد کرد و برجایش نشست (الله الله که تلف کرد و که آندوخته بود !). و بر اثر آن ، انتظار خوشباورها و خیال پرست ها و امید

پرورها ، از همان راهی که آمده بود برگشت ، فرو نشست ، چون کودکی که اشتباهی کرده و خجلت زده خود را از جلو چشمها به کناری می کشد .

باز چندی گذشت و مرگ کندی فراموش شد و مردم با آنچه بود خو گرفتند . آنگاه برادرش رابرت ، سنگی در چاه خاطره ها افکند و خود را داوطلب ریاست جمهوری کرد . از نو همان خیالگریها و زمزمه ها و جنب و جوشها سر بر آورد . رابرت کندی فاتحانه به جلو می آمد . ناگهان روزی از روزها که از روزهای دیگر فاتح تر می نمود ، او نیز تیر خورد و از پای درآمد . رفت و بگل برادر خفت .

آنها رفتند و ریگهای تهجوی ماندند .

پروژه کتابخانه دیجیتال و مطالعات فرهنگی  
بازار جامع علوم انسانی



آنگاه بود که ریچارد نیکسون ، شکست خورده دیروز ، اما درواقع فاتح فاتح ها ، خرامان خرامان ، پا به صحنه نهاد ، و این دفعه دیگر حق بهحقدار رسید ، و پس از اعوجاج و تشنجی که مدت کوتاهی دوام یافته بود ، همه چیز به حال عادی برگشت و آرام گرفت . هم «راست» خرسند شد و هم «چپ» هم مسکو او را با آغوش گرم پذیرفت ، و هم بکن .

و در این اثنا چه جریانها که نگذشت ! اوزوالد با تیر جکروبی ، کاباره دار دالاسی ، (که چون به کسی اطمینان نداشت ، میخواست بدست خود و بیواسطه ، اجرای عدالت کند ) از پای درآمد ؛ و تفنگ دوربین دارش رفت و توی موزه جای گرفت ، سپس خود جکروبی نیز ، در زندان جان بجان آفرین تسلیم کرد . وزنی که سرشوهرش روی شانهاش خم شده بود و او فریاد زده بود «آه ، نه» رفت و به یکقارون یونانی شوهر کرد ، و اکنون فرزندان کسی که روزی مقتدرترین فرد دنیا بود در خانه ارسطو اوناسیس بزرگ می شوند . و جانسن رفت و به نوشتن خاطرات خود مشغول شد .

به ویتنام ، پس از سیزده سال جنگ (بامداخله امریکا) و صدها هزار کشته ، درست در آستانه انتخابات ، بشکرانه انتخاب مجدد ، چون تصدقی ، وعده صلح داده شد ، و چنان وانمود گردید که گوئی سراسر دنیا باید از این بزرگواری غرق منت شوند ؛ و اکنون از نو ریچارد نیکسون از کاخ سفید به کاخ سفید قدم رنجه می کند ، و همه لعبتان و شهواشوبان اقلیم سیاست ، همه کسانی که در شکم قاقمی خود نطفه فردای بهتر و بهشت زمینی را برای دنیا نهفته اند ، از چپ و راست ، دست افشان و پای کوبان ، می خوانند :

از آمدنت اگر خبر داشتمی در رهگذرت گل و سمن کاشتمی و حریف انتخاباتی او که میخواست کمی پاچای پای کندهی ها بگذارد ، باید شاکر باشد که جان خود را برداشته و سالم از معرکه بدر برده است . و ساده دلها و خوشباور ها ، خیالپروها ، سوداگران احساسی و امید ، که باردیگر به نظاره آمده بودند ، دشمنان را روی گولشان می گذارند و برمی گردند ، گردن توی شانها دزدیده ، چون مردمی که سردشان است و پشت به آفتاب دارند .

پیشینه علوم انسانی و مطالعات  
رتال جامع علوم انسانی

